

وضع فرهنگی و فکری و اجتماعی مردم افغانستان در عصر مقارن ظهور اسلام

کشورهاییکه امروزه بر کره زمین دارای وجود و حدود سیاسی اند در طول تـساریخ پیدایشگاه وقایع و حوادث مختلفی بوده و از نظر تعیین حدود و مرز مد و جزری داشته اند. این مد و جزر یا پهنائی و کاهش همواره عوامل اساسی اقتصادی و اجتماعی داشته و هر حادثه تاریخی را میتوان معلول علت‌های متعددی دانست که علم تاریخ از آنها حکایت میکند. ولی در این پیدایش، حوادث و مد و جزر در هر کشوری از کشورهای جهان دو عنصر اساسی موجود میباشد که تاریخ بان ربطی قوی دارد. یکی سرزمین -- و دیگر آدمیزاد.

اگر ما این دو عنصر اساسی را زیر نظر میگیریم و تاریخ را هم مال و پدیده این دو چیز میدانیم مناقشاتیکه برای ملل متعدد در امر تاریخ و تملیک آن وارد میشود بکلی حل میگردد. باین معنی که هر کشوری در طول تاریخ مدی و جزری داشت و اکنون در نتیجه حوادث و علل تاریخی دارای مرز و خطوط سرحدی سیاسی محدودیست. پس تمام وقایعی که در طول تاریخ از همین سرزمین و همین مردم بوجود آمده مال و ملک اوست و اگر تاریخی را مینویسند باید بر مایملک کنونی خود آنرا شالوده گذارند ولی چون بسا حوادث تاریخی منابع و نتایج مشترکی را در چندین کشور داشته و اکثر ممالک همجوار تاریخ مشترکی دارند و علل و نتایج حوادث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را نمیتوان در قید مرز و حدود مشخص کنونی ممالک آورد پس مورخ مجاز خواهد بود که برای تسلسل کوش و جستجوی علمی و تحقیق تاریخی خویش سلسله علل و حوادث و نتایج آنرا در سرزمین‌های مجاور کشور خویش نیز مطالعه و بررسی نماید. زیرا برخی از کشورهای مجاور در ساحت‌های اندیشه و فرهنگ و دانش و بسا از پدیده‌های اجتماعی یکی از دیگری اثر پذیرفته و در نتیجه واحدهای بسیار شبیه فرهنگی مشترکی را در چندین کشور بوجود آورده اند که این شباهت و هم‌آهنگی همواره علل نزدیکی و حسن تفاهم تاریخ افغانستان در عصر مقارن ظهور اسلام متعلق به خراسان

وسیع و کشورهای مجاور آنست. و این سرزمین همواره در ازمینه قبل از اسلام پیدایشگاه مدنیت‌ها و محل پرورش افکار و فرهنگهای صنایع و غیره بوده و طوریکه فیلسوف متأخر تاریخ مستر تاینمی انگلیسی در کتاب «بین اکسوس جیتا» گوید. سرزمین افغانستان همواره یک روند ابوت یعنی خطه انشعاب و کانون تشعشع فرهنگها و محل ارتباط سرزمینهای جنوب غرب آسیا با هند و آسیای مرکزی و شرقی بوده است این کشور برای مهاجرت مردم و مدنیت‌ها و ادیان پهن شونده منزلت شهرهای را داشت که همواره در سازمان امپراتوریه‌ها دارای موقعیت کلیدی بوده است. و اگر بخواهیم که نمونه‌های این اهمیت افغانستان را بحیثی چهار راه آسیا دریکی از این موارد نشان دهیم برای ترتیب یک فهرست جامع آن کتابی لازم خواهد بود (ص ۴) و ازین تحلیل عالمانه تا باینی دریافته میتوانیم که افغانستان در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارج بدو رسیده بماحول خود. به هند و ایران و ماوراءالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته و هم در عناصر اساسی مدنیت و فرهنگ داخلی خویش آثار گوناگون خارجی را پذیرفته و آنرا مطابق مقتضیات طبیعی و اقتصادی محیط خویش رنگ خاص خراسان و افغانی داده است.

از اسنادی که در حفاریات معبد کوشانی و کانیسکای بزرگ (حدود ۱۶م) از سرخ کوتل بفلان اخیراً بدست آمده چنین پدید می‌آید که کوشانیان در سرزمین افغانستان از دوره‌های مدنیت و فرهنگ قدیم گریکوبودیک قدیم تاثیر پذیرفته و در عین حال با آیین کهن زردشتی افغانستان و آداب و فرهنگ آن ربطی داشته‌اند که دوره کوشانی را در تخلیق افکار و فرهنگ و صنعت مخلوق این سرزمین «عصر خاصی» توان گفت. باین معنی که درین ازمینه از اواخر قرن نخستین میلادی تا حلول اسلام و اوایل قرن هشتم بقایای کیش بودائی (در معبد خسوات وردک) و کیش سوریا پرستی در معبد خیرخانه کابل و زون زمین داور و آثار آتش مقدس در معبد بفلان با مجسمه‌ها و بتان شاهی در پرستش گاههای این عصر دیده می‌شود و باستان‌شناسان را باین فکر آورده است که گویا بتان شاهی را در معابد برای پرستش می‌گذاشته‌اند چنانچه در معبد بفلان سرخ کوتل بفلان مجسمه‌های منصوبه کانیسکارا یافته‌اند. و در یک کتاب گمنام خطی فارسی روایت شده که در درب بامیان شهر قدیم غزنه بتخانه‌ای بود که در آن بت جد بزرگ خاندان شاهی لویکان غزنه را گذاشته بودند و چون مسلمانان بت شکن نخستین بار بدین شهر رسیدند شاه آخرین دودمان لویک مجسمه مذکور را در تابوت سیمین گذاشته و در صحن آن بتخانه که به معنی گت اسلامی تبدیل شده بود دفن کرد. این روایت اخیر هر چند منحصر بفرد است ولی با واقعیتی که در پدید آمدن مجسمه‌های کوشان‌شاهان در معبد مهادژ بفلان بنظر می‌آید کمال مطابقت دارد.

بتأیید این مفکوره که چند دلیل دیگر نیز موجود است.

نخست اینکه هیون تسنگ در مئی ۶۳۰م در شرح کاپیسا گوید که بطرف جنوب کاپیسا بر کوه اوونا معبد روح آسمانی «سونا» واقفست که از اینجا به سوناگیر سرزمین جنوبی زابلستان (تسو - کوجا) رفت که مردم آنرا پرستش کنند و هر سال شهزادگان و مردم دور و نزدیک در جشن آن فراهم آیند و طلا و نقره و اجناس گرانبها با گوسپندان واسپهای فراوان تقدیم دارند (سی - یوکی کتاب ۱۲) این سونا هیون تسنگ بلاشک همان زون معبد زمین داور است که بقول بلاذری (فتوح ۴۸۶) بعد از سنه ۳۰هـ بدست عبدالرحمن ابن سمره مفتوح و بت زون که از طلای ناب بود و چشمان یاقوتی داشت شکسته شد. کلمه زون را مورخان و لغویون عرب بضمه زا بمعنی بت و بتکده معرب نوشته‌اند (المعرب جوالیقی ۱۶۶ و لسان العرب) و حتی در ادب عرب هم وارد بود مانند این مصرح جرید. مشی الهدابد تبغی بیعة الذنون

یا اینکه حمید گفت. دأب المجوس عکفت للزون (مراصد ۲-۶۷۶ و المعرب ۱۶۶) پس واضحست که بت زور در معبد سوناگیر زمین داور موجود بود و نیز بت مرمری

هیكل سوریا یعنی رب النوع آفتاب را در ۱۲ میلی شمال کابل از حفریات کوتل خیرخانه یافته‌اند که مسیو هاکن آنجا را معبد سوریا دانسته است (آثار عتیقه کوتل خیرخانه طبع کابل) و همین نامست که خانواده شاهی سوریان غور و قبیله سوری و سوریا خیل افغان بدان منسوبند و نام سوریا رب النوع آفتاب و معبود آنوقت در نام خاندان شاهی غور باقیمانده و منتهوم تقدس خود را بخانواده شاهی سوریان غور انتقال داده باشند که قبایل کنونی روزی شمال هرات و نام روزآباد یا سورآباد شهر تاریخی خراسان - که سورآبادی مفسر معروف دری زبان قرآن هم ازین شهر بود - ازین نام قدیم تاریخی ریشه گرفته‌اند و بقول کریستن-سین هم سوریا رب النوع آریائی خورشید بود (مزدپرستی ۳۲) .

دلیل دیگر اینست که در افغانستان شاه بهارهای متعدد در اوایل عصر اسلامی موجود بود. که ایل نام بصورشیبیار - شیبیر - خیبر اکنون هم باشکال محرف زنده است و بهار همان وهاره سنسکریت است که در ادب دری همواره معنی بتکده و معبد را داشت و نظامی هم گفته بود «بهار دل افروز در بلخ بود.» و خوارزمی در مفاتیح العلوم گوید . «البهار بیت اصنام الهند» ص ۷۴ و مورخ الیعقوبی در البلدان خود از سوختاندن بت معبد شاه بهار شمال کابل بسدست ابراهیم بن جبریل در سنه ۱۷۶ هـ صحبت میکند ، و عبدالحی گردیزی نیز از همین شاه بهار کابل ذکری در همین سال دارد (زین الاخبار - ورق ۷۸ خطی)

هون تسنگ در سنه ۵۹ در کاپیسی شمال کابل معبد شاهی یعنی شاه بهاری را دیده بود که از ستوبه آن شاهگاهان هاله مدور شکوه و جلال فر ایزدی سمبول باستانی شاهان بلخ تا صبح میدرخشید (سی-یو-کی- کتاب اول) پس گفته میتوانیم که کلمه شاه بهار خودش حاکی از آیینی است که بتان و مجسمه‌های شاهی را در این معابد پهلوی آثار و بتان بودا یا آتش مقدس یا مجسمه-های رب النوع سوریا میگذاشته‌اند.

دلیل دیگر اینست که در سنگ نبشته بغلان (حدود ۱۶۰م) کلمه خواندی و خواد یوگ برای شهنشاه استعمال شده که در سکه‌های کابلشاهان هم نام کابلشاهی که در قرن هفتم میلادی زندگی داشت آمده (دائرة المعارف اسلامی ج ۱) و هم در نامهای خاندانهای شاهی مانند گوزگان خداه ، سامان خداه - بخارا خداه - از طرف جغرافیون و مورخان عرب مانند ابن خردادبه و طبری و یعقوبی و غیره ضبط شده است و پسانتر مایه بینیم که فردوسی هم از کابل خدای وزابل خدای در شهنامه ذکرها دارد و این کلمه خدای در افغانستان قبل الاسلام مفهومی معبود شاهی را داشت و با نامهای شاهان می‌آمد ولی بعد از اسلام و قبول توحید مخصوص معبود واحد لاشریک گشت و بجای آن کلمه شاه را که در دعای قدیم سنگ نبشته بغلان شاد بود برای شاهان تخصیص دادند .

از تمام این روایات و منابع فکری قدیم آریایی که شاه‌نامه های پهلوی و دری از آن نشئت کرده‌اند برمی‌آید که عنعنه باستانی بلخ و آتش مقدس و سوریا پرستی و روایات بودائی و آثار صنعت یونانی در عصر کوشانیان با افکار شاه پرستی قدیم آریائیان پیشدادی خلط گردیده و نحوه فکر و فرهنگ خاص درین عصر بوجود آورده بود. و ازین روست که مطالعه کنندگان

صنعت و هنر این دوره مانند موسیوفوشه (در تمدن ایرانی ۳۸۸) وهومان گویتن. (در میراث ایران ۱۵۳) صبغه هنری عصر کوشانی را از ابتکارات و تخلیقات خاص این سرزمین در بین نحوه‌های هنری هندو بقایای اثر هنر هخامنشی پاریسی می‌شمارند. و این صحیح است زیرا پدیده های هنری دوره کوشانی که مراتب عروج و انحطاط خود را تا اوایل عصر اسلامی طی کرده‌اند بکلی زاده محیط افغانستان بوده و در بسا خصایص از جریانهای هنری شرق و غرب خود ممتازند و هم ازین روست که نقش بتان و نگار قندهار (مرادگندهار است) بسبب زیبایی و ارزش هنری خاص محیطی خود برای شعرای زبان دری افغانستان سمبول حسن و جمال بوده و اگر تمام اثرهای این مفکوره را در ادب دری جستجو کنیم ممکن است رساله‌ای کوچک شود ولی ما در اینجا چند بیت را می‌آوریم.

سنائی راست - صانعی باید حکیم و قادر و قایم بذات تا پدید آید ز صنع وی بتان قندهار
فرخی در قصیده مدح سلطان محمود گفت: نگار قندهاری قندلب نیست - توفند ین لب نگار
قندهاری این هنر گند هارا با ستوبه سازی کانشکا و جانشینان او قبول تانینی از مرکز انشعاب
خود یعنی افغانستان بقلب هند هم نفوذ کرده بود در حالیکه اثر خود را در ادبیات دری دوره اسلامی هم بصورت بارز باقی گذاشته است .

بهر حال افغانستان مقارن ظهور اسلام هم مانند دوره های دیگر تاریخ قدیم آن از نظر آئین و هنر و سیاست و اداره دارای نحوه خاصی بوده و با وجودی که درین هنگام یعنی قرن هفتم میلادی مرکزیت قوی و واحدی نداشت و در تحت حکم ملوک طوایف متعدد میزیست باز هم اشعه مدنیت و فرهنگ قدیم در هر گوشه آن کما بیش میدرخشید .

جواب دادند. ایشان در گذشتند.

رتبیل گفت. اگر چه شما زیباتر و رعنا ترید ولی ایشان از شما با وفا تر و در حمله خود شدید تر بودند. درین پرسش و پاسخ تمایل شدید رتبیل به مسلمانان اولیه که دارای سجایای نیکو و اخلاق گزیده و سادگی و وفا و جهاد و سرسختی بودند نمایانست و او فاتحان نخستین اسلامی را که دارای مزایای اخلاقی بودند تحسین کرده و معاصران اموی خود را که سجایای جهاننداری نداشتند انتقاد کرده است و این خود مسرفکر او را در امور جهان بینی توضیح میکند.

۴- در جامعه خراسانی آنوقت مردم زردشتی نیز دارای ثقافت و متانت رأی و افکار عالی بوده‌اند تا جائیکه حکمرانان مسلمان عربی هم از ایشان پند می‌آموختند. در عصر مروان الحکم اموی بعد از سنه ۶۸۳ هـ (۶۸۳ م) عبدالعزیز بن عبدالله بن عامر حکمران سیستان مرددانش دوستی بود در عصرش رستم بن مهر هر مزد مجوس متکلم سیستان شهرت داشت حکمران عربی بدین دانشمند سیستانی گفت:

دهاقین را سخنان حکمت آمیز باشد مارا از آن چیزی بازگوی رستم این سخنان پند آهین را در اخلاق و امور جهاننداری رثقافت باو گفت:

«دوستی مردندان از روی افتعال و ساختگی بی حقیقت باشد و در پرستش ریاکاری نماید و سود خویش در آزار دیگران جوید و بین دو نفر دوستی بماند اگر چند بدگوی در میان نشوند و دانا همیشه قوی بود اگر هوا بر و غالب نگردد. و کار پادشاهی و پادشاه تا وقتی مستقیم باشد که

وزیران اوبصلاح باشند (تاریخ سیستان ۱۰۶).

۵- مردم افغانستان در مقارن ظهور اسلام بازندگانی علمی عصر خود نیز آشنا بوده اند و در اوقاتیکه دودمان رتبیلان زابلستان آخرین لحظات زندگانی سیاسی و سلطنتی خود را سپری میکردند بروایت البیرونی، رتبیل منجمی را بدربار هارون فرستاده بود و این وضع علمی تا قرن ۴ نیز بدربار کابلشاهان بنظر میآمد و همین البیرونی گوید که او گره بوت مودب و معلم دربارا نندیاله پس حبیبه یاله کابلشاه اخیر کتابی را در علم نجوم بنام «شکفت پرت» تألیف کرده بود (کتاب الهند ۱۰۵) و کتابخانه های بزرگی در بلاد معروف خراسان برای استفاده دانشمندان موجود بود که این طیفور خراسانی در تاریخ بغداد (۷-۱۵۷) گوید. از عصر یزدگرد خزانه بزرگ کتب در مرو باقیمانده بود که عتابی شاعر معروف دوره عباسی (متوفی ۲۰۸-۸۲۳) برای نقل گرفتن کتب به آنجا رفته بود و می گفت: در کتب عجم معانی موجود است لغت از ما و معانی از ایشانست. و همین عتابی شاعر سه بار به بلاد عجم سفر کرد و کتابخانه مرو و نیشابور را بدید و کتابهای آنرا بخواند (برو کلمن در تاریخ ادبیات عرب ۲-۳۶).

باری مردم افغانستان و کشورهای مجاور آن حامل روایات فرهنگهای زرین و درخشان باستانی بوده و همواره در طول تاریخ پدید آورنده گان ثقافت و مدنیت و سبکهای خاص صنعتی و هنری بوده اند که روایات بالاینز بوجود بقایای خوب آن مواریت باستانی دلالت دارد و همین استعداد خلاق و قریحه و ذوق و هنری و علمی این مردم بوده که هنگام نشر اسلام در تشکیل مدنیت و فرهنگ اسلامی و ترتیب علوم نقلی ادب، تفسیر، حدیث، فقه، و علوم عقلی مانند ریاضی نجوم، فلکیات، طب، تاریخ و غیره نیز دست قوی و بهره وافر داشته اند. و حتی همین علوم نقلی و عقلی را با فرهنگ و فکر مخلوط خراسانی و عربی بسوزمین وسیع هند هم رسانیده اند که مجلدات تاریخ مفصل افغانستان متعهد تفصیل و جستجو و تحقیق آنست و اینک جلد نخستین آن در یک هزار صفحه از طبع برآمده است.

اما دین اسلام از طرف غرب در نصف اول قرن هفتم میلادی به خراسان و سیستان تا قلب افغانستان و کابل رسید اگرچه ما اکنون اثر نوشته شده داخلی افغانستان را درباره این عصر در دست نداریم ولی در خلال اشارات نویسنده گان عرب و هم مورخان ما بعد گاهی نکته های دلچسب و خطیری بنظر میاید که وجود يك ثقافت قوی و بقایای وضع فکری خوبی را در آن دوره حکایت مینماید.

برای روشن ساختن این مدعا در اینجا به برخی از حقایق تاریخی اشارت میرود.

۱- هیون تسنگ در حدود ۵۹ دربار و اداره و حکمه الان این سرزمین را در موارد متعدد دیده بود و او از بودن تشکیلات اداری و مالیات و عساکر تنخواه دارو حاکمان و وزیران و قاضیان و کارداران دیگر دولتی و قوای یله جاری اجیر و خرج گیرهای پلها و جاده ها صحبت میکند و وظایف شاهی را در چهار اصل: یکی اجرای امور دولت و انجام قربانها و دیگر اعانت با مردم و دادن معاش به وزیران و کارداران. و دیگر تحسین و خدمت دادن بمردم لایق و ممتاز. چهارم دادن خیرات و میرات بطبقه روحانیان تلخیص کرده است (سی-یو-کی-کتاب ۲-۱۴۲) و زین شرح زایل چنین بر میآید که در آن زمان بقایای تشکیلات دولتی-کوشانیان و مدنیت قدیم

باقی بود و نظمی و اساسی در امور مملکت داری رعایت میشد.

۲- حکمداران این سرزمین که حامل ثقافت و روایات مدنی قدیم بودند در امور جهاننداری نظریاتی داشتند مثلاً در سنه ۱۲۰هـ- ۷۳۷م- در عصر حکمرانی اسد بن عبدالله بر خراسان دهقانی ازهرات بدربار اسد در بلخ آمد و روز جشن مهرگان هدایای هنگفتی تقدیم داشت و خطابه‌ای ایراد کرد و گفت

«خدا امیر را نیکی دهد! ما گروه عجم مدت چهارصد سال در حالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل نداشتیم تنها به حلم - عقل - و قاردنیا را گرفتیم و هر کسی که با این سه خوی به سروروی آورد و خدا با و پیروزی بخشید.»

(طبری - ۵- ۴۶۵)

دهگان هرات در پایان سخنان خود این سه خوی را صفات کتخدائی خواند و چون اسد این سخنان دانشمندان شنید او را خیردهاقین خراسان گفت.

۳- البلاذری در حدود ۲۷۰ ۸۸۳م در فتوح البلدان (ص ۴۹۳) درباره رتبیل حکمدار زابلستان که معاصر سلمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹هـ) و بنی‌دبن مدرک بن مهلب حکمران سیستان بوده می‌نویسد:

که او وفا به عهد و وقار و شدت باس را در امور جهاننداری از ظاهر پیراسته دوست داشت و باری از اعراب معاصره خود پرسید. کسانی که لاغر شکم و سیه چرده بودند، و اثر نماز در سیمای ایشان پدیدار بود و بیزارای از برگهای خرما داشتند و نزد مامی آمدند چه شدند؟